تامل

روزی روزگاری ترجمه

بازگشت به درجه صفر

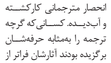

رحمان بوذری

روزگاری ترجمه فعالیتی انحصاری به شمار می‌آمد، در انحصار مترجمانی کارکشته و آبدیده کسانی‌که گرچه ترجمه را به‌مثابه حرفه‌شان برگزیده بودند آنان‌شان فراتر از کسب درآمد و امرار معاش می‌رفت. شاید عرصه‌ای را شکل می‌داد که امروزه با نام‌کلی «فرهنگ» می‌شناسیم. اواخر دهه ۷۰ شمسی با فوران خواست‌ها و تمایلات تحول‌خواهانه و شکل‌گیری «عرصه عمومی» به مدد روزنامه و مجلات و مطبوعات و مهم‌تر از آن دگرگونی‌های سیاسی، بحران «فرهنگ» نیز آغاز شد. بحرانی که از نشانه‌های آن، یکی هم شکسته‌شدن انحصار ترجمه و تالیف و نشر کتاب بود. اگر تا پیش از آن ترجمه و انتشار کتاب در انحصار عده یا گروهی بسلیقه و صلاحیت و اسم و رسم‌دار بود، پس از آن امکان حضور ناشناخته‌ها در این عرصه و امدن ناوشان روی جلد کتاب‌ها فراهم شد. در تقابل با انحصار سابق، فرآیند دموکراتیزاسیونی آغاز شد که راه را برای همگان باز می‌کرد تا ایده صرفنظر از ارزش نشر را از حوزه خیال بسازند. از خلال همین فرآیند دموکراتیک‌سازی بود که ایده‌های درخشان و چهره‌های نو در فضای فکری ایران نمایان شد. آنچه این فرآیند را درخور اهمیت و توجه می‌کند نه تلاش برای گسترش عرصه فرهنگ که آغاز به تخریب آن از طریق شکستن اسطوره‌های حافظانه است. در نتیجه این فرآیند مترجمانی به میدان آمدند که هدف از ترجمه را برخلاف اثباتِ سرمایه فرهنگی و افزایش سطح دانش و آگاهی جامعه، فروریختن بنای فرهنگ و نفی‌ترد به پایه‌های آن می‌دانستند. در این رویکرد، ترجمه پیوند گسسته‌ذری می‌خورد با حضور همسگان در عرصه عمومی و پیگیری آرمان‌های مشترک و جمعی. در عمل نیز بسیاری از این مترجمان، قطع‌نظر از درست یا غلط‌بودن، نه تسلط کافی به یک زبان خارجی داشتند و نه لیاقتی را بیان آن در واقع به کمک ترجمه هم به پیچوخم‌های زبان مبدأ آشنا می‌شدند و هم ترجمه را چیزی بیش از برگرداندن کتابی از زبان مبدأ به زبان مقصد می‌دیدند. دموکراتیزاسیون بازار نشر و کتاب و ترجمه- که همزمان با همین فرآیند در حوزه سیاسی پیش می‌رفت- با حذف انحصار اسامی و القاب، امکانی فراهم کرد که همگان می‌توانستند، بدون در نظر گرفتن سابقه و تحصیلات، ترجمه کنند و به انتشارت بگذارند. اینکه این ایده‌ها تا چه حد و میزان جای خود را در فضای فکری ایران باز می‌کردند بسته به زور و توان اجتماع نخبه معرفی آن و مهمتر، پیوند آن با واقعیت ملموس و تاریخی اجتماع داشت.

روی دیگر سکه دموکراتیزاسیون در ارایه و نشر و انتشار ایده‌ها، اما ووکلایزاسیون یا مبتذل‌سازی ایده‌ها بود. فرآیندی که به‌خصوص در اواخر دهه ۸۰، بعدی همزمان با سرآمدن دوره‌ای سیاسی، رخ داد و تا امروز شدت آسیب وفور ترجمه‌های آشفته و درهم، هر کسی از هر جایی از هر دری، آخرین کتابی که به دستش رسیده، صرفا از متفکری مشهور، برای به‌همزبن آمدن و رسمی- دهنده‌ایی این مبتذل‌سازی است. علت اصلی این ابتذال را هم باید در تکرار زسنی دانست که زمانش گذشته است. ترجمه اگر در حوزه قبل واجد خصلتی بیش از نفس ترجمه شناخته می‌شد، بدلیل انتقال کوتاه از با شرایط حاضر دوره‌ای کسب درآمد و امرار معاش می‌رفت. شاید عرصه‌ای را شکل می‌داد که امروزه با نام کلی «فرهنگ» می‌شناسیم. اواخر دهه ۷۰ شمسی با فوران خواست‌ها و تمایلات تحول‌خواهانه و شکل‌گیری «عرصه عمومی» به مدد روزنامه و مجلات و مطبوعات و مهم‌تر از آن دگرگونی‌های سیاسی، بحران «فرهنگ» نیز آغاز شد. بحرانی که از نشانه‌های آن، یکی هم شکسته‌شدن انحصار ترجمه و تالیف و نشر کتاب بود. اگر تا پیش از آن ترجمه و انتشار کتاب در انحصار عده یا گروهی بسلیقه و صلاحیت و اسم و رسم‌دار بود، پس از آن امکان حضور ناشناخته‌ها در این عرصه و امدن ناوشان روی جلد کتاب‌ها فراهم شد. در تقابل با انحصار سابق، فرآیند دموکراتیزاسیونی آغاز شد که راه را برای همگان باز می‌کرد تا ایده صرفنظر از ارزش نشر را از حوزه خیال بسازند. از خلال همین فرآیند دموکراتیک‌سازی بود که ایده‌های درخشان و چهره‌های نو در فضای فکری ایران نمایان شد. آنچه این فرآیند را درخور اهمیت و توجه می‌کند نه تلاش برای گسترش عرصه فرهنگ که آغاز به تخریب آن از طریق شکستن اسطوره‌های حافظانه است. در نتیجه این فرآیند مترجمانی به میدان آمدند که هدف از ترجمه را برخلاف اثباتِ سرمایه فرهنگی و افزایش سطح دانش و آگاهی جامعه، فروریختن بنای فرهنگ و نفی‌ترد به پایه‌های آن می‌دانستند. در این رویکرد، ترجمه پیوند گسسته‌ذری می‌خورد با حضور همسگان در عرصه عمومی و پیگیری آرمان‌های مشترک و جمعی. در عمل نیز بسیاری از این مترجمان، قطع‌نظر از درست یا غلط‌بودن، نه تسلط کافی به یک زبان خارجی داشتند و نه لیاقتی را بیان آن در واقع به کمک ترجمه هم به پیچوخم‌های زبان مبدأ آشنا می‌شدند و هم ترجمه را چیزی بیش از برگرداندن کتابی از زبان مبدأ به زبان مقصد می‌دیدند. دموکراتیزاسیون بازار نشر و کتاب و ترجمه- که همزمان با همین فرآیند در حوزه سیاسی پیش می‌رفت- با حذف انحصار اسامی و القاب، امکانی فراهم کرد که همگان می‌توانستند، بدون در نظر گرفتن سابقه و تحصیلات، ترجمه کنند و به انتشارت بگذارند. اینکه این ایده‌ها تا چه حد و میزان جای خود را در فضای فکری ایران باز می‌کردند بسته به زور و توان اجتماع نخبه معرفی آن و مهمتر، پیوند آن با واقعیت ملموس و تاریخی اجتماع داشت.

روی دیگر سکه دموکراتیزاسیون در ارایه و نشر و انتشار ایده‌ها، اما ووکلایزاسیون یا مبتذل‌سازی ایده‌ها بود. فرآیندی که به‌خصوص در اواخر دهه ۸۰، بعدی همزمان با سرآمدن دوره‌ای سیاسی، رخ داد و تا امروز شدت آسیب وفور ترجمه‌های آشفته و درهم، هر کسی از هر جایی از هر دری، آخرین کتابی که به دستش رسیده، صرفا از متفکری مشهور، برای به‌همزبن آمدن و رسمی- دهنده‌ایی این مبتذل‌سازی است. علت اصلی این ابتذال را هم باید در تکرار زسنی دانست که زمانش گذشته است. ترجمه اگر در حوره قبل واجد خصلتی بیش از نفس ترجمه شناخته می‌شد، بدلیل انتقال کوتاه از با شرایط حاضر دوره‌ای

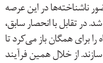

محمد نظامی

تاریخی بود که در آن ایده‌ها همچون متنی در هوا رها نمی‌شدند و دیوار شدت و صلب وطنی را می‌افتند. تکرار چنین حرکتی در غیاب آن اتصال چیزی جز مبتذل‌سازی مفاهیم و فکرها نیست. ایده‌ها زمین و زمینه‌ای برای بسط و توسعه نمی‌یابند. کتاب‌ها منتشر می‌شوند، خوانده نمی‌شوند، فکرها نشر می‌یابند، انتشار پیدا نمی‌کنند، بحث و نقد و پاگیری و پیگیری مفاهیم منتفی است و صرفا در حد طرحی باقی می‌ماند در قفسه کتابفروشی‌ها که اخیرا دیگر کسی قدرت خریدش را هم ندارد.

این قسم وقایع‌نگارییزاسیون، به‌خصوص در سال‌های اخیر با نورم ترجمه‌های مغلوط و سوپرمارکتی به حد اعلای خود رسیده است. کسانی که در مسیر ترجمه به تجسم کتبی کوچک‌ها، خود را به فهرست مترجمان صاحب اثر بیفزایند، معمولا سراغ آثاری می‌روند که نویسنده شان از اقبال کافی برخوردار باشد. در بازار مد خریدار داشته باشند و حتی‌المقدور شهرت درخور مترجم را به ارمغان آورد. اینجاست که حکمت عامیانه «رد صدساله را یکشبه ببمون» می‌تواند بهره‌ای از حقیقت داشته باشد. در دهه ۹۰ و در اوایل دهه ۱۰۰ شمسی، با وفور ترجمه‌های مغلوط و بی‌ارزش، بسیاری از این مترجمان، قطع‌نظر از درست یا غلط‌بودن، نه تسلط کافی به یک زبان خارجی داشتند و نه لیاقتی را بیان آن در واقع به کمک ترجمه هم به پیچوخم‌های زبان مبدأ آشنا می‌شدند و هم ترجمه را چیزی بیش از برگرداندن کتابی از زبان مبدأ به زبان مقصد می‌دیدند. دموکراتیزاسیون بازار نشر و کتاب و ترجمه- که همزمان با همین فرآیند در حوزه سیاسی پیش می‌رفت- با حذف انحصار اسامی و القاب، امکانی فراهم کرد که همگان می‌توانستند، بدون در نظر گرفتن سابقه و تحصیلات، ترجمه کنند و به انتشارت بگذارند. اینکه این ایده‌ها تا چه حد و میزان جای خود را در فضای فکری ایران باز می‌کردند بسته به زور و توان اجتماع نخبه معرفی آن و مهمتر، پیوند آن با واقعیت ملموس و تاریخی اجتماع داشت.

روی دیگر سکه دموکراتیزاسیون در ارایه و نشر و انتشار ایده‌ها، اما ووکلایزاسیون یا مبتذل‌سازی ایده‌ها بود. فرآیندی که به‌خصوص در اواخر دهه ۸۰، بعدی همزمان با سرآمدن دوره‌ای سیاسی، رخ داد و تا امروز شدت آسیب وفور ترجمه‌های آشفته و درهم، هر کسی از هر جایی از هر دری، آخرین کتابی که به دستش رسیده، صرفا از متفکری مشهور، برای به‌همزبن آمدن و رسمی- دهنده‌ایی این مبتذل‌سازی است. علت اصلی این ابتذال را هم باید در تکرار زسنی دانست که زمانش گذشته است. ترجمه اگر در حوره قبل واجد خصلتی بیش از نفس ترجمه شناخته می‌شد، بدلیل انتقال کوتاه از با شرایط حاضر دوره‌ای

روزنه

رابطه ترجمه و نظریه

نظریه متر و معیار است

رابطه ترجمه و نظریه، همواره از موضوعات بحث‌برانگیز بوده است. چه نسبتی میان این‌دو می‌توان برقرار کرد؟ بهزاد برکت در این‌باره معتقد است: هما بیش از آنکه به بازخوانی نظری ترجمه نیاز داشته باشیم، محتاج نظریه‌خوانی هستیم. چون اساسا چند زیادی از نظریات ترجمه نمی‌دانیم. مهلم است کسی با نظریه‌دانستن، مترجم‌نمی‌شود. اما از زمان هم گذشته که صرفا با مشق ترجمه بتوان مترجم شد. نظریه متر و معیار است. به ما وسعت دید می‌دهد و معلومات شمی ما از تبدیل به دانسته‌های آگاهانه می‌کند. با این همه نکته مهم‌تر این است که چرا ما دانسته‌هایمان را به کار نمی‌بریم؟ پاسخ البته صرفنظر از این غفلت تاریخی ما که کار نظری را بی‌اعتبار می‌داند، این است که بلد نیستیم نظریه را کاربردی کنیم. من کمتر مترجمی را دیدم که حرف‌هایی مستند به آرای نظری باشند. کمتر مترجمی را دیدم که مثلا در یک سمینار مربوط به ترجمه شرکت کند برای قاعده مترجمان ما معلومات نظری کار اضافی و هدرداش وقت و نیرو به حساب می‌آید. اینکه بلد نیستیم که این مترجمان، قطع‌نظر از درست یا غلط‌بودن، نه تسلط کافی به یک زبان خارجی داشتند و نه لیاقتی را بیان آن در واقع به کمک ترجمه هم به پیچوخم‌های زبان مبدأ آشنا می‌شدند و هم ترجمه را چیزی بیش از برگرداندن کتابی از زبان مبدأ به زبان مقصد می‌دیدند. دموکراتیزاسیون بازار نشر و کتاب و ترجمه- که همزمان با همین فرآیند در حوزه سیاسی پیش می‌رفت- با حذف انحصار اسامی و القاب، امکانی فراهم کرد که همگان می‌توانستند، بدون در نظر گرفتن سابقه و تحصیلات، ترجمه کنند و به انتشارت بگذارند. اینکه این ایده‌ها تا چه حد و میزان جای خود را در فضای فکری ایران باز می‌کردند بسته به زور و توان اجتماع نخبه معرفی آن و مهمتر، پیوند آن با واقعیت ملموس و تاریخی اجتماع داشت.

روی دیگر سکه دموکراتیزاسیون در ارایه و نشر و انتشار ایده‌ها، اما ووکلایزاسیون یا مبتذل‌سازی ایده‌ها بود. فرآیندی که به‌خصوص در اواخر دهه ۸۰، بعدی همزمان با سرآمدن دوره‌ای سیاسی، رخ داد و تا امروز شدت آسیب وفور ترجمه‌های آشفته و درهم، هر کسی از هر جایی از هر دری، آخرین کتابی که به دستش رسیده، صرفا از متفکری مشهور، برای به‌همزبن آمدن و رسمی- دهنده‌ایی این مبتذل‌سازی است. علت اصلی این ابتذال را هم باید در تکرار زسنی دانست که زمانش گذشته است. ترجمه اگر در حوره قبل واجد خصلتی بیش از نفس ترجمه شناخته می‌شد، بدلیل انتقال کوتاه از با شرایط حاضر دوره‌ای

محمد نظامی

آقای دکتر برکت برای شروع به نیست از نسبت دوره تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم به مساله ترجمه بگویم. این نسبت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پیش از پاسخ به پرسش‌های شما لازم می‌دانم این نکته را یادآوری کنم که در بیش از ۳۰ سالی که به کار نظری و عملی ترجمه پرداخته‌ام، هرگز پیش نیامده که گفت‌وگویی با مقاله‌ای از من به حوزه عمومی راه پیدا کند. مخاطبان من همواره دانشگاهی‌ها بوده‌اند. بنابراین این فرصت را مغتنم می‌شمارم و می‌کوشم در این گفت‌وگو اصلی‌ترین و مهم‌ترین موارد مربوط به ترجمه را از منظر حقوق کنم و امیدوارم که پرسش‌های شما هم زمینه‌های مناسب را برای این کار فراهم کند.

ناگزیرم در آغاز کمی برحرفی کنم تا مبانی دیدگاهم راجع به ترجمه روشن شود. شاید برخی از نکاتی که در این مقدمه مطرح می‌کنم در پرسش‌های شما آمده باشد؛ با این حال بدون این مقدمه امکان پاسخ درخور به آن پرسش‌ها نخواهد بود. من تمام تلاشم این خواهد بود که بحث ما مبانی روشن و دقیقی را دنبال کند. البته، وقتی می‌گویم مبانی دقیق شاید این سخن در ذهن خیلی از آشنایان به مباحث نظریه ترجمه یک شیوه علمی را تداعی کند و سنتا آنها را به این سمت هدایت کند که می‌خواهم از منظر زبان‌شناختی ترجمه را بررسی کنم؛ اما باید بگویم که برای من ترجمه مثل حقوق زبان‌شناسی نیست. ترجمه حوزه‌ای بینارشته‌ای است و به‌هم نیندیشیدن دستاوردهای زبان‌شناسی برای فهم ترجمه، مطالعه ترجمه به ناچار فراتر از محدوده زبان‌شناسی رفته است. حتی اگر این محدوده نگاه سخت‌گرایانه یا کارکردگرایانه هم صرف نباشد و از یافته‌های آخرین گرایش‌ها و دیدگاه‌های زبان‌شناسی هم بهره ببرد.

مفروض شما این است که ترجمه نسبتی با تاریخ دارد. این فرض البته دریافت درستی است. اما باید کمی شکافته بشود. همان‌طور که گفتم دیدگاه من مطالعات ترجمه را وارد عرصه‌ای می‌کند که اصطلاحا به آن می‌گوییم مطالعات فرهنگی، به این اعتبار آن را با الواح حلقه‌های ارتباط که به لحاظ کمی و کیفی با هم تفاوت دارند به منظومه‌ای می‌برد که همه قدما آن به نحوی ذیل مدخل فرهنگ تعریف می‌شود. به این اعتبار ترجمه به‌عنوان یک موجودیت فرهنگی، در کلیت خود، همواره نسبتی با جامعه و تاریخ دارد و در نتیجه و به‌طور مشخص، به تاجر نسبتی با همه سازه‌های اجتماعی و فرهنگی یک دوره تاریخی مشخص پیدا می‌کند. از این منظر است که پرسش شما اعتبار پیدا می‌کند. پس برای فهم نسبت ترجمه با دوره تاریخی‌اش که در آن به سر می‌کنیم باید مجموعه مختلف و متلاسانی از الگوهایی کنیم که نه فقط نوع تفکر ما را در اینجا و اکنون یعنی ایران دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ شمسی در نظر بگیرد، بلکه نوع زیستن ما را هم مدنظر قرار می‌دهد. ضمن اینکه باید توجه داشته باشیم که این ما یعنی تمامی آن طیف وسیعی که به نوعی با ترجمه سروکار دارند، خود مترجمان در حوزه‌ها و سطوح مختلف، چه خواننده‌های متنوع ترجمه شده در حوزه‌ها و سطوح مختلف و چه افراد جمعیت‌ها و موسساتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درگیر این کار و عملی با نظری به ترجمه می‌پردازند. روشن است که من ادعا نمی‌کنم که پاسخی که هم اکنون به پرسش شما می‌دهم، همه این عناصر، ابعاد و روابط را در نظر می‌گیرد. چراکه اگر انجام این کار در توان من هم باشد موضوع بحث دست‌کم یک کتاب است و در حوصله این گفت‌وگو نمی‌گنجد. سخن من این است که پاسخ دقیق و جامع به پرسش شما باید همه عواملی را که گفتم لحاظ کند. حال، با این توضیحات تلاش می‌کنم پاسخ کوتاه اما در حد امکان روشنی به پرسش شما بدهم.

برای من این دوره تاریخی که نقطه عطف آن انقلاب مشروطه در نظرگرفته می‌شود، دوره ترجمه به حساب می‌آید. من این عنوان را به دلایل متفاوت به‌کار می‌برم. اول اینکه ما از انقلاب مشروطه به این سو به‌طور مشخص دارد نوعی رابطه با جهان بیرون از خودمان شدیم که در وهله نخست و به ناچار از مسیر ترجمه انقلاب می‌شد. دوم اینکه این رابطه به‌رغم نوسانااتی در کم و کیف، تا به امروز در طول و عرض و عمق، گسترش پیدا کرده است به‌گونه‌ای که نخست تبدیل به نوعی ارتباط و سپس متحول به نوعی تعامل شده است به‌تدریج از حوزه روابط صرفا بین حکومت‌ها و دولت‌ها فراتر رفته و با پیدا کردن ابعاد اجتماعی و فرهنگی، جامعه ایرانی را درگیر کرده و سوم، یعنی سومین دلیل این این است که، این تحول گسسته از رابطه به تعامل، در حقیقت تحول یک حرکت رو‌شناختی به یک کارکرد زیرساختی بوده است؛ به تاجر تمامیت ساختمان فنی و اجتماعی ما را درگیر کرده است. بنابراین جامعه ایرانی در لحظه‌ای از این تعامل با دنیای مواجه با این پرسش شد که هم گسیخته[1] و نیز این پرسش که چگالیم در این ارتباط فرامالی کجاست[2] و این پرسش بسیار بنیادی و ضمنی که فقط با از بیرو جامعه پاسخ خودش را بیابد می‌کرد بلکه پرسشی بود از جنس ترجمه. یعنی خود این پرسش هم شکلی از ترجمه بود در عمق‌ترین و فراگیرترین شکلش در نسبت با دیگری تعریف کنیم فهم خود در پرونده ایجاد با دیگری، شاید بی‌مایه مفهوم ترجمه باشد، نوعه شاید باشید که تدوین من از امر و ترتیبی که گفتم خیر از نوعی ناگزیر می‌دهد که البته با جبر که حجت دیگری است متفاوت است. یعنی من می‌خواهم بگویم که ما دچار ترجمه شدیم و این محصول مجموعه عملکرد سازوکارهایی بود که از مدتها پیش فعال شده بود.

برخی از متفکران ایرانی معتقدند که با توجه به وضعیتی که در آن هستیم، تنها راه تفکر برای ما از طریق ترجمه میسر است. به بیان دیگر، ترجمه به مثابه شکلی از اندیشیدن مطرح می‌شود. مطابق با این نظر ترجمه تاریخ ترجمه کنیم. تحلیل شما از این مساله چیست؟

اگر قرار باشد یک پاسخ من به پرسش شما اداره طبیعی خرحم‌پایه باشد، باید بگویم که ترجمه در دوره حاضر نه فقط شیوه اصلی اندیشیدن ما بلکه اصلی‌ترین شیوه زیستن ما هم هست. با این حال، این جمله شما که تنها راه تفکر برای ما از طریق ترجمه میسر است، نه در مضمون بلکه در شیوه بیان کمی دست و مکلبگی به ما وارد می‌کند و لازم می‌دانم توضیحی بدهم که شاید نتیجه آن را به تدوین دیگری از این مضمون برساند. فرواید تاثیر ترجمه شهم، بر شعر ایران بیان می‌گوید: «گوهرهی بر این بلورند که ما ترجمه فارسی به سبب سنت قدرتمند و طولانی‌اش، به تاثیر یکسره از قواعد این سنت تبعیت می‌کند و از عوامل و عناصر و جریان‌های بیرون آن را تاثیر نمی‌گیرد. با این همه بدیت بدانیم که ما در هنجارهای بنیادی‌ترین محرکهای شکل‌گیری شعر نیمایی، آسانی نیما با جریان‌های شعری بیرون از این سنت بود و باز جالب است که بدانید این تاثیرپذیری به صورت مستقیم و غیرمستقیم بعد از نیما همواره ادامه داشته، یعنی تاثیر گذاترین شاعرانی بعد از نیما با خودشان یا دانستی کم و زیاد شعرهایی را به زبان‌های خارجی عمدتا فرانسه، انگلیسی و آلمانی خوانده‌اند یا از ترجمه‌هایی از این اشعار به فارسی آشنا بوده‌اند. در عین حال شکل سومی هم در کار است و آن تاثیرپذیری شاعران جوان‌تر از شعر نیمایی است که از اشعار غیرنیمایی متاثر بودند. این جریان کماکان ادامه دارد اما مثل طبق خیوزهای دوره دیگر در ایران، طبق خیوزهای دوره دیگر و به‌پرنامه است. یک از گرایهایی که ترجمه شعر می‌تواند کند. توجه جدی و سنجیده به همین مطلب است. من تردید ندارم که این توجه نتایج بسیار فرخنده‌ای را برای شعر معاصر ایران به همراه خواهد داشت.»

آقای دکتر برکت برای شروع به نیست از نسبت دوره تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم به مساله ترجمه بگوییم. این نسبت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پیش از پاسخ به پرسش‌های شما لازم می‌دانم این نکته را یادآوری کنم که در بیش از ۳۰ سالی که به کار نظری و عملی ترجمه پرداخته‌ام، هرگز پیش نیامده که گفت‌وگویی با مقاله‌ای از من به حوزه عمومی راه پیدا کند. مخاطبان من همواره دانشگاهی‌ها بوده‌اند. بنابراین این فرصت را مغتنم می‌شمارم و می‌کوشم در این گفت‌وگو اصلی‌ترین و مهم‌ترین موارد مربوط به ترجمه را از منظر حقوق مطرح کند و امیدوارم که پرسش‌های شما هم زمینه‌های مناسب را برای این کار فراهم کند.

ناگزیرم در آغاز کمی برحرفی کنم تا مبانی دیدگاهم راجع به ترجمه روشن شود. شاید برخی از نکاتی که در این مقدمه مطرح می‌کنم در پرسش‌های شما آمده باشد؛ با این حال بدون این مقدمه امکان پاسخ درخور به آن پرسش‌ها نخواهد بود. من تمام تلاشم این خواهد بود که بحث ما مبانی روشن و دقیقی را دنبال کند. البته، وقتی می‌گویم مبانی دقیق شاید این سخن در ذهن خیلی از آشنایان به مباحث نظریه ترجمه یک شیوه علمی را تداعی کند و سنتا آنها را به این سمت هدایت کند که می‌خواهم از منظر زبان‌شناختی ترجمه را بررسی کنم؛ اما باید بگویم که برای من ترجمه مثل حقوق زبان‌شناسی نیست. ترجمه حوزه‌ای بینارشته‌ای است و به‌هم نیندیشیدن دستاوردهای زبان‌شناسی برای فهم ترجمه، مطالعه ترجمه به ناچار فراتر از محدوده زبان‌شناسی رفته است. حتی اگر این محدوده نگاه سخت‌گرایانه یا کارکردگرایانه هم صرف نباشد و از یافته‌های آخرین گرایش‌ها و دیدگاه‌های زبان‌شناسی هم بهره ببرد.

مفروض شما این است که ترجمه نسبتی با تاریخ دارد. این فرض البته دریافت درستی است. اما باید کمی شکافته بشود. همان‌طور که گفتم دیدگاه من مطالعات ترجمه را وارد عرصه‌ای می‌کند که اصطلاحا به آن می‌گوییم مطالعات فرهنگی، به این اعتبار آن را با الواح حلقه‌های ارتباط که به لحاظ کمی و کیفی با هم تفاوت دارند به منظومه‌ای می‌برد که همه قدما آن به نحوی ذیل مدخل فرهنگ تعریف می‌شود. به این اعتبار ترجمه به‌عنوان یک موجودیت فرهنگی، در کلیت خود، همواره نسبتی با جامعه و تاریخ دارد و در نتیجه و به‌طور مشخص، به تاجر نسبتی با همه سازه‌های اجتماعی و فرهنگی یک دوره تاریخی مشخص پیدا می‌کند. از این منظر است که پرسش شما اعتبار پیدا می‌کند. پس برای فهم نسبت ترجمه با دوره تاریخی‌اش که در آن به سر می‌کنیم باید مجموعه مختلف و متلاسانی از الگوهایی کنیم که نه فقط نوع تفکر ما را در اینجا و اکنون یعنی ایران دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ شمسی در نظر بگیرد، بلکه نوع زیستن ما را هم مدنظر قرار می‌دهد. ضمن اینکه باید توجه داشته باشیم که این ما یعنی تمامی آن طیف وسیعی که به نوعی با ترجمه سروکار دارند، خود مترجمان در حوزه‌ها و سطوح مختلف، چه خواننده‌های متنوع ترجمه شده در حوزه‌ها و سطوح مختلف و چه افراد جمعیت‌ها و موسساتی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درگیر این کار و عملی با نظری به ترجمه می‌پردازند. روشن است که من ادعا نمی‌کنم که پاسخی که هم اکنون به پرسش شما می‌دهم، همه این عناصر، ابعاد و روابط را در نظر می‌گیرد. چراکه اگر انجام این کار در توان من هم باشد موضوع بحث دست‌کم یک کتاب است و در حوصله این گفت‌وگو نمی‌گنجد. سخن من این است که پاسخ دقیق و جامع به پرسش شما باید همه عواملی را که گفتم لحاظ کند. حال، با این توضیحات تلاش می‌کنم پاسخ کوتاه اما در حد امکان روشنی به پرسش شما بدهم.

ترجمه یک کار فکری تمام‌عیار است که وجهی از آن دانش نظری و وجهی دیگر، تجربه عملی و چه سوم، آشنایی با شگردها و فوت‌وفن‌های ترجمه است ترجمه به‌طور مختصر و تمام است که قیدها و آزادی‌های خود را دارد و دقیقا شباهت هر جامع‌تر مترجم از این قیدها و آزادی‌هاست که می‌تواند ترجمه را در مسیر درست پیش ببرد

ترجمه یک کار فکری تمام‌عیار است که وجهی از آن دانش نظری و وجهی دیگر، تجربه عملی و چه سوم، آشنایی با شگردها و فوت‌وفن‌های ترجمه است ترجمه به‌طور مختصر و تمام است که قیدها و آزادی‌های خود را دارد و دقیقا شباهت هر جامع‌تر مترجم از این قیدها و آزادی‌هاست که می‌تواند ترجمه را در مسیر درست پیش ببرد

ارتباط ترجمه با تفکر امروزی

مالک حسینی

آیا ما، مایی که اکنون و در کشوری به نام ایران زندگی می‌کنیم، می‌توانیم مستقل از ترجمه به نحوی تفکر کنیم که حاصلش، اگر اصلا حاصلی داشته باشد، غیر از خودمان هم خواهان و خریداری باشد و لااقل کسانی غیر از خودمان هم بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند؟ به بیان دیگر، آیا ما می‌توانیم بدون ترجمه هم تفکری امروزی داشته باشیم؟ (همین‌جا باید بگویم که مراد من از «ترجمه» معنایی موسع است از «ترجمه» همان معنای رایج را مراد می‌کنم؛ بر گردانش از زبانی به زبان دیگر. در این معنا نیز، ترجمه دست‌کم در برخی زمینه‌ها مضمون تفسیر است اما با تفسیر یکی نیست.)

جهان امروزی، جهانی تک‌فرهنگی نیست. هیچ جامعه امروزی نیست (و شاید بشود گفت: امروزه هیچ جامعه‌ای نیست) که عناصر و مولفه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر را خواسته یا ناخواسته در خود نپذیرفته و بعضا هضم و جذب نکرده باشد. منظورم از فرهنگ‌های دیگر، همین فرهنگ‌های امروزی است که هم‌اکنون در جوامعی دیگر غالب‌اند نه فرهنگ‌های پیشین که درواره تاثیر و تاثرشان بر یکدیگر بحثی نیست و معلوم است که مثلا فرهنگ فلسفی مسلمانان منتاثر از فرهنگ فلسفی یونان بوده است یا فرهنگ غربی در دوره‌ای متاثر از فرهنگ اسلامی.

جوامع امروزی تک‌فرهنگی نیستند و بلکه بیشتر می‌شود ادعا کرد که هر چه جامعه‌ای امروزی‌تر، تکثر فرهنگی بیشتر نمی‌خواهم بگویم که هر چیز امروزی بهتر از دیروزی است و باید نسبت به همه عناصر امروزی فرهنگ‌های مختلف گشوده شود و هیچ مقاومتی آنها را پذیرفت. اما در مجموع با نگاهی مثبت به «امروزی» می‌نگرم و «امروزی»ها را کمابیش مصداق «متمدن‌تر» و «فرهنگ‌تر» می‌گیرم. به‌علاوه، از جایی به بعد گزیری از عناصر مفروض‌ما منفی هم نیست و «مقاومت» در برابر آنها بیهوده است؛ فقط باید شیم بار کنی و ببینی آنها جزیی از فرهنگ تو شده‌اند- هرچند همچون وصله‌ای ناجور- و حال تنها کاری که می‌توانی و باید بکنی این است که راه متمدنانه کنار آمدن با آنها را بیابی.

جامعه امروزی جامعه‌ای تک‌فرهنگی نیست و تفکر هم تفکری است خارج از چارچوب یک فرهنگ. تفکر امروزی نشده نیست این حرف تجویز و دستورالعمل نیست؛ گزارش است و توصیف. خوب یا بد، بپسندیم یا نپسندیم.

جامعه ایران نیز، بپسندیم یا نپسندیم؛ اگر هم (هنوز) یکسره امروزی نشده، کمابیش امروزی است - هرچند به نحوی ناموزون. نسبت تفکر یکتای فلوجه از جامعه ایران با امروزی زندگی می‌کند یا برای آن آمادگی دارد (نشانه‌اش ایرانیانی که سروکارشان با امروزی‌ترین جوامع دنیا می‌افتد معمولا بدون دشواری با آنها کنار می‌آیند و بلکه در آنها ادغام می‌شوند)، و نقیاد ایرانی هم، تا حدی به امروزی است و با می‌خواهد امروزی باشد و امروزی بماند. کیفیت آن خارج از چارچوب یک فرهنگ، تفکری است چندفرهنگی. تفکر متناسب با جامعه امروزی، تفکر خارج از چارچوب یک فرهنگ بسته، تفکری است فراتر از یک زبان؛ تفکر امروزی تفکری است چند زبانی و البته وقتی سخن از «زبان» به میان می‌آید «ترجمه» نیز همراه با آن است. تفکر امروزی آیابی هم تفکری ترجمه‌ای است. تفکر امروزی آیابی خصوصا از جوب تفکری ترجمه‌ای است. اول، تفکر جنبه‌های درون‌نگاره و خودشناسانه دارد و تفکر امروزی ایرانی برای اینکه بخشی از عناصر و مولفه‌های درون‌نگاره را بشناسد - خصوصا همان‌هایی که با فرهنگ‌های دیگر مشترک‌اند- نیازمند ترجمه‌ای از جوب